

تهیه و تنظیم:  
مهندس اکبر شیرزاده

بخش پنجم

پژوهشی در فن پارچه‌بافی

# دوران پهلوی در ایران

شاهد صادق آن که است که راست بگوید، جز راست نگوید و تمام آنچه راست هست، بگوید... چنین شاهد صادقی پیش از همه «تاریخ» است. دروغ یعنی آن چه نیست و راست یعنی آنچه هست. آن چه نیست طبعاً فاقد اثر وجودی است و آنچه هست دارای آثار حیات و موثر در شئون زندگی است.

در سال ۱۳۲۰، ۵ شهریور تا ۱۸ اسفند با دولت محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) اولین دولت در شروع پهلوی دوم آغاز شد. دومین دولت (علی سهیلی) از ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ تا مرداد ماه ۱۳۲۱، سومین دولت (احمد قوام) ۱۸ مرداد ماه تا ۲۵ بهمن ۱۳۲۱، سومین دولت از ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ تا ۷ فروردین ماه ۱۳۳ (علی اصغر سهیلی)، چهارمین دولت از ۸ فروردین تا ۲۰ آبان ۱۳۳۳ (محمدساعد مراغه‌ای)، پنجمین دولت (سهم السلطان بیات) از چهار آذر ۲۳ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۴، ششمین دولت (ابراهیم حکیمی حکیم الملک) از ۲۲ اردیبهشت ماه تا ۲۳ خرداد ۱۳۳۴، هفتمین دولت (صدرالاشراف) محسن صدر از ۲۲ خرداد ماه تا ۲۲ بهمن ۱۳۳۴، هشتمین دولت (برای بار دوم حکیم الملک) از ۷ آبان تا ۳۰ دیماه ۱۳۲۶ و دهمین دولت حکیم الملک ۶ دی ماه ۱۳۲۶ تا ۲۵ خرداد ۱۳۲۷ بود. در این مدت، دولت‌های بسیاری سرکار آمدند که با دسیسه دربار و سفارت روس و انگلیس مجبور به استعفاء شدند و کنار رفتند که این امر برای ملت رنج‌دیده ایران فجایعی بسیاری به وجود آورد و وقت و سرمایه ملت به‌دست نمایندگان مجلس و ایادی دربار و سفارتها به باد رفت...

احمد قوام (قوام السلطنه) یک رجل به اصطلاح «استخوان‌دار» سیاسی بود (از زمان ناصرالدین‌شاه جزو رجال سیاسی محسوب می‌شد و رضاخان جزو وزیران زبردست وی قرار داشت). وی فردی با اراده، خشن، پر مکر و متفکر که در در مسکو، محکم و با شهامت مقابل روس‌ها ایستاد، آنها را به‌زانو در آورد، باعث تخلیه ارتش سرخ از ایران شد، آذربایجان را با زد و بندهای بسیار ظریف و حساس سیاسی از دست پیشه‌وری و ایادی او خارج نمود و از جدا شدن این بخش عظیم ایران جلوگیری به‌عمل آورد، وی در حل مسأله کردستان و

شورش عشایر نیز بسیار موفق بود و با استفاده از طرحی که توسط دکتر مصدق در مجلس به کمک آیت اله کاشانی به تصویب رسانید، ایران را از دادن امتیاز نفت به روسیه نجات داد. (در این طرح دولت از فروش و دادن امتیاز به خارجیان منع شد.)

پس از آنکه ملت ما از صنایع دستی خود یعنی تولیدات نساجی توسط خارجیان که با ماشینی کردن این صنعت و تهیه فرآورده‌های نساجی ارزان‌تر با ظاهری دلپسندتر محروم شدند، نیاز به مصرف کالاهای خارجی افزایش پیدا کرد، اما بسیاری از صنعتگران کوشش‌هایی تازه در راه ایجاد صنعت نمودند که با مانع‌تراشی بیگانگان همراه بود اما باز هم مردمان میهن پرست و متعهد ایرانی از تلاش و پشتکار شانه خالی نکردند. اولین فردی که فکر کارخانجات و تشویق صنایع داخلی و فلاحات افتاد، «امیرکبیر» بود. این مرد زیرک و توانا در مدت صدارت کوتاه خود، کارخانجاتی را جهت بافت چلوار و حریر در تهران و کاشان دایر نمود و چندین نفر از هنرمندان ایرانی این رشته را برای آموختن فنون و صنایع جدید به خارج کشور اعزام نمود.

واقعیت این است که صنایع ما از ابتداء بدون پشتوانه بودند در حالی که تمام ممالک صنعتی جهان ابتدا سعی کردند که ماشین آلات صنعتی مورد نیاز خود را بسازند و در کنار آنها، کارخانه‌های جداگانه‌ای برای تأمین قطعات یدکی ایجاد نمایند اما بزرگترین اشتباه سردمداران مملکت ما این بود که قطعات و ماشین آلات مورد نیاز صنایع ایران را از کشورهای مختلف و با سایزها و قدرت‌های متفاوت خریداری می‌نمودند و اجازه دادند سرمایه داران و کارآفرینان بدون توجه به استانداردهای ممتاز و قابل اجرا و تحت نظر خارجیان وابسته از هر کشوری که تمایل داشتند نیازهای خود را برآورده کنند که این افراد در اثر



سپهد علی رزم‌آرا



نورالدین کیانوری



عبدالحسین هزیر

بزرگترین اشتباه سردمداران مملکت ما این بود که قطعات و ماشین آلات مورد نیاز صنایع ایران را از کشورهای مختلف و با سلیزها و قدرت‌های متفاوت خریداری می‌نمودند و اجازه دادند سرمایه داران و کارآفرینان بدون توجه به استانداردهای ممتاز و قابل اجرا و تحت نظر خارجیان وابسته از هر کشوری که تمایل داشتند نیازهای خود را برآورده کنند.

ناشنا بودن به فوت و فن تولید و بازده، صرفاً مبادرت به سرمایه‌گذاری زود بازده می‌کردند، در صورتی که اگر تحت نظارت یکصد متخصص مطلع و دلسوز، خرید و سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی اصولی انجام می‌شد؛ تمام ماشین‌آلات تحت یک طراحی و استاندارد صحیح تولید می‌شدند.

طول عمر ماشین آلات در صنایع نساجی بر حسب آمار گرفته شده و معمولاً بر حسب تجربه عملی حدود ۱۰ سال است، بدین معنی که در حین عملکرد و کار با ماشین، ۱۰ بار قطعات باز، بسته، تعمیر و تنظیم شوند و یا نیروی کار به مدت ۱۰ سال به صورت ۳ شیفت کار شبانه‌روزی مشغول باشند. این امر به تدریج باعث فرسودگی و از کار افتادگی ماشین‌آلات می‌شوند که باید تعویض گردند و بازسازی و نوسازی در مورد آنها انجام شود.

پس از امیرکبیر، حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، حاجی محمد حسین امین‌الضرب و فرزند وی (حاجی میرزا حسین آقا) و بعضی دیگر از تجار ایران، ماشین‌آلات و دستگاه‌های متعددی وارد کشور کردند اما اغلب آنها به دلیل عدم رقابت با محصولات خارجی از بین رفت. ه‌آز این «رقابت خارجی» که نویسندگان داخلی و خارجی امروز و دیروز،

نتیجه رسید که می‌تواند این زبان غیر منتظره را به نحو شایسته‌ای از راه توسعه صادرات و جلوگیری از واردات بی رویه و حمایت مستقیم از صنایع ملی و تشویق آنان به تولید بیشتر جهت صادرات برای زمانی که استخراج نفت و صدور آن تعطیل است؛ جبران نماید. بدین جهت مقامات مسئول و صاحب نظران اقتصادی کوشش به عمل آوردند که با انعقاد قراردادهای پایاپای، موازنه بازرگانی را حفظ کنند و الحق نه تنها در این هدف موفق و پیروز شدند. بلکه با حسن نیتی که داشتند مطابق آمار گمرکی در سال ۱۳۳۱ پش از ۵۰۰ میلیون ریال و در سال ۱۳۳۲ حدود ۳ میلیارد ریال صادرات ما بر واردات فزونی داشته است.

آقای اکبر لاجوردیان - عضو اتاق بازرگانی تهران - از بازرگانان مطلع و تحصیل کرده تهران که در صنعت و صادرات مخصوصاً در مخمل و تهیه طبقه بندی پنبه ایران سابقه و ید طولانی دارد، در جلسه فوق العاده اتاق بازرگانی تهران، روز چهارشنبه ۲۸ تیر ماه ۱۳۴۰ در حضور وزیر بازرگانی وقت در تایید نظریات آنان حاج محمد کاشانی، اظهار داشت: در سال ۱۳۳۲ کشور در مضیقه ارزی بود لذا طبعاً هر مقدار می‌توانستیم جنس صادر کردیم و همان مقدار واردات داشتیم در نتیجه صادرات ما در سال‌های ۳۲-۳۳ افزایش یافت

یا ناقص می‌شد طبعاً به تدریج از کار می‌افتادند.

در دوره ۱۰ ساله قبل از سال ۱۳۲۰ با کوشش‌هایی که از طرف دولت در راستای اجرای قانون انحصار و بازرگانی خارجی و مقررات ارزی و غیره و بتدریج از ضرر بالانس تجارتي کاسته شده است به طوری که از سال ۱۳۱۰ تا سال ۱۳۱۷ ارزش صادرات و واردات ایران بدون عواید نفت تقریباً مساوی گردید و طی جدول‌های ارائه شده در سالهای ۱۳۱۸، ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ بالانس تجارتي به نفع ایران تغییر جهت داده است. یک نمونه دیگر در سال‌های ۱۳۳۰، ۳۰، ۱۳۳۲ (زمان صادرات دکتر محمد مصدق) از طرف بیگانگان به مناسبت ملی شدن صنایع نفت و برچیدن بانک استعماری شاهی که دولت ایران تحت محاصره و تحریم قرار داشت و انگلستان تمام اروپا و آمریکا را وادار به تحریم و عدم خرید از ایران کرده بود، مشکلاتی برای به دولت ایران ایجاد شد، در نتیجه صادرات نفت به خارج متوقف شد، درآمد نفت که خود رقم بزرگی از درآمد دولت را تشکیل می‌داد، از بین رفت و کشور ما دچار کمبود ابزار داد و ستد (ارز) شد.

دولت دکتر مصدق متوجه شد که باید تمهیداتی به وجود آورد تا بتواند خود را سرپا نگهدارد و حیث مملکت را در مقابل بیگانگان حفظ کند به این

متخصصین، متفکرین و مورخین همه به آن اشاره کرده‌اند، سال‌های متمادی است مانند شمشیر صنعت و زندگی ما را تهدید می‌کند. و ما هنوز راه مطمئنی برای رهایی از خطر آن نیافته ایم و هنوز هم کسانی یافت می‌شوند که رقابت خارجی را برای بهبود صنایع جوان ما تجویز می‌کنند.

مسعود کیهان در کتاب «جغرافیای اقتصادی» درباره تأسیس کارخانه‌های دولتی و خصوصی از سال ۱۲۷۵ هجری به بعد و معرفی یکایک آنها، ضمن بحث کامل درباره علل عدم موفقیت آنها و همچنین وجود فشار سیاست‌های خارجی برای توقف و تعطیلی صنایع و کارخانجات ایران، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است.

علاوه بر کارخانه‌های فوق، کارخانه‌های دیگری هم به ایران وارد نموده اند که امروزه اثری از آنها باقی نیست و اگر هم دقت شود برای خرید و حمل و نقل و به کارانداختن این کارخانه‌ها، مقادیر قابل توجهی صرف شده اما اغلب آنها یا به کار نیفتاده یا پس از مدت کوتاهی، تعطیل شده‌اند، مسأله مهم‌تر این است که واحدهای تولیدی به کارخانجات دیگری نیاز دارند که نیاز به قطعات و لوازم یدکی واحدهای صنعتی را برطرف نمایند متأسفانه در ایران، کارخانه‌هایی از این قبیل وجود نداشت و اگر یکی از ادوات هر یک از کارخانه‌ها معیوب



کشورهائی که در سال ۱۳۳۲ برای این که بتوانند محصولات خود را به ایران بفروشند از ایران محصولاتی خریداری می کردند، چون از آن پس می توانستند تولیدات خود را به طور آزاد بفروشند و ارز آن را دریافت دارند، دیگر خود را مقید به خرید محصول از ایران ندانستند؛ در نتیجه بازار ایران، مرکز رقابت انواع اجناس از کشورهای مختلف جهان گردید.

کرده بود، کار خود را پایان دادند. حالا دولت می توانست از شرکت نفت بخواهد که بار دیگر گس را به تهران بفرستد. مدیر انگلیسی در تهران وقتی فهرست بلند بالایی در خواست هایی را دید که ژنرال فرانسوی با کمک کارشناسان ایرانی تهیه کرده، فریادش بلند شد. انگلیسی ها از هژیر و شاه پس از آن پذیرائی های لندن از شاه، انتظار چنین برخوردی نداشتند. استدلال های هژیر که مخالفت های جدی آیت اله کاشانی و دکتر مصدق، اوج گیری احساسات عمومی علیه غارت های شرکت نفت و... را به آنها یادآور می شد، نشنیده ماند. گس، بار دیگر بی آنکه مذاکرات به نتیجه برسد رفت و با رسیدن او به لندن، اعتماد انگلیس ها به هژیر پایان یافت. در پنج ماه صدارت هژیر، آیت اله کاشانی که حکیمی برای دادن امتیازی به مردم، او را از تبعید یک ساله به تهران باز گردانده بود؛ فعالیت گسترده ای در جلب توده های مردم داشت. او مجمع مسلمانان مجاهد را تشکیل داد. دکتر مصدق نیز وارد میدان شد. در نخستین میتینگ مجاهدان مسلمان، نواب صفوی، علیه حکومت هژیر فریاد برآورد. مردم با (الله اکبر) پاسخ دادند.

همیشه آرام رفت تا... راهی را که قوام السلطنه، حکیم الملک و دیگرانی که از دوران مشروطیت به یادگار داشتند، با خدمت به پنج پادشاه و در طول پنجاه سال طی کرده بودند، هژیر، فرزند یک عضو ساده مالیه در ده سال بسرعت پیموده بود. او اینک می توانست به سادگی جانشین افرادی شود که حتی پیش از تولدش هم مشغول فعالیت سیاسی بودند. هژیر میان بر زده بود. ابتدا در استخدام سفارت شوروی بود.

بعد از مدتی با سفارت انگلیس ارتباطاتی برقرار کرد و توسط تقی زاده به وزارت دارائی رضاشاه برده شد. او بعلت تسلط به زبان انگلیسی، به سرعت در وزارت دارائی ترقی کرد و به آنجا رسید که حساب های ارزی کشور را نگهدارد، حسابی که بعدها همه سرگردان بودند که پنجاه میلیون لیره موجودی آن به چه مصرفی رسیده است! با سقوط رضاشاه، نیاز دربار به هژیر بیشتر شد، به طوری که در کابینه های سهیلی، قوام، ساعد و حکیمی نماینده دربار بود. روابط شخصی و خصوصی این جوان یک چشم با خانم لمپتون - وابسته سفارت انگلیس - که نفوذ بی تردیدی در سیاست ایران داشت، راهگشای اصلی او در صعود به مقامات بالا بود.

هژیر در آستانه سفر مهم شاه به لندن که نخستین سفر خارجی او پس از احراز سلطنت بود، بهترین نخست وزیر به حساب می آمد. هژیر، تنها کسی بود که از حساب های رضاشاه در بانک های خارج خبر داشت.

او که از اولین روز نخست وزیری خود با سخت ترین مخالفت های آیت اله کاشانی مواجه شده بود، شاه را بدرقه کرد و مشغول آماده کردن زمینه هایی برای بحث با رهبران شرکت نفت شد. تا شاه از دیدار لندن و ژنو به تهران برگردد، گروه مشاوران اروپائی که هژیر آنها را برای فهرست کردن خواستارهایی قانونی ایران از شرکت نفت استخدام



مجتبی نواب صفوی



آیت الله کاشانی

در چنین فضائی، کرسی ریاست مجلس و شاید احترام و آبرو را از دست خواهد داد. پس حاضر نشد که نخست وزیری سردار فاخر را بپذیرد. در رأی گیری مجدد، دکتر مصدق و حکیم الملک، رأی بیشتری آوردند، باز تلفن های دربار به راه افتاد و حکیم الملک از وزارت دربار به نخست وزیری رفت، جای او خالی شد تا به عنوان جایزه و پاداش توطئه علیه قوام به محمود جم داده شود، دو روز بعد از انتخاب حکیمی، آنتونی ایدن - وزیر خارجه سابق انگلستان - که ظاهراً تنها عضوی از مجلس انگلستان بود و در باطن از ذخیره های امپراطوری، به علت آشنایی با زبان فارسی، همیشه در لحظات حساس به میدان عمل فرستاده می شد، وی به تهران آمد. سهیلی که از دیرباز با ایدن روابطی داشت، در اینجا عنوان وزیر مشاور گرفت. در گفت و گوهای میان ایدن با حکیمی، سهیلی و... «برنامه جامع آمریکازدائی» به تصویب رسید، و حکیم الملک با همان آرامش همیشگی، چند روز بعد آن را به اجرا گذاشت. بانکداران انگلیسی به جای بانک عمران بین المللی آمریکا اجازه دادند تا دولت برای ۲۵۰ میلیون دلاری که قرار بود برای اجرای برنامه هفت ساله عمرانی هزینه کند، ناگزیر به درویزی از بانک های آمریکا نباشد. در این زد و بندها، مجلس، گریبان حکیمی را گرفت و حکیمی استعفا داد و مثل

بعدها دولت های وقت، سیاست های دروازه های باز را دنبال کردند و برای هرگونه واردات بدون حد و حصر، ارز اختصاص دادند؛ حتی با دادن اعتبارات به خصوص، واردات را تشویق کردند. به تدرج تعادل میان واردات و صادرات از بین رفت و دوره های که در سال ۱۳۳۲ برای این که بتوانند محصولات خود را به ایران بفروشند از ایران محصولاتی خریداری می کردند، چون از آن پس می توانستند تولیدات خود را به طور آزاد بفروشند و ارز آن را دریافت دارند، دیگر خود را مقید به خرید محصول از ایران ندانستند؛ در نتیجه بازار ایران، مرکز رقابت انواع اجناس از کشورهای مختلف جهان گردید.

به عملکرد مجلس پانزدهم که ساخته قوام بود بازمی گردیم... با تحریک و بست و بند دربار با وزیران کابینه قوام جملگی استعفا دادند و دولت قوام را به سقوط کشیدند. مجلسیان میان تعیین نخست وزیر بین سردار فاخر حکمت و دکتر مصدق درمانده بود. عده ای قصد داشتند همچنان که قوام از مجلسی که اجازه ورود به آن نیافت (چهاردهم) رأی صدارت گرفت، برای دکتر مصدق نیز از اهل مجلس، رأی تمایل بگیرند اما دربار به دست و پا افتاد و سردار فاخر انتخاب شد. سردار شیرازی که ریاست مجلس را عهده داشت و اهل سیاست بازی نبود، پس از چند روز دانست که

اعلام حکومت نظامی، تیراندازی‌های بی‌پرده شبانه، گشت زنی‌های هر روزه، دستگیری افراد مظنون خیابان، فضای رعب و وحشت را بر همه جا حاکم کرد. آیت اله کاشانی، شبانه دستگیر و به فلک الافلاک فرستاده و استیضاح‌ها به دستور دولت پس گرفته شد.

تیراندازی مأموران شهربانی نیز نه تنها مشکلی را حل نکرد، بلکه بر شور مردم افزود. به این ترتیب آیت اله کاشانی برای نخستین بار، مراسم مذهبی را با سیاست آمیخت. نماز عید فطر و عید قربان فرصت مناسبی برای به حرکت در آوردن توده‌ها در اختیار او گذاشت. دولت سعی کرد از تأکید مجاهدین مسلمان بر رعایت شعائر اسلامی، از حمله مبارزه با بی‌حجابی جرقه‌ای علیه آنها بسازد که ناموفق ماند. در این زمان اجتماعاتی که نواب صفوی برای اعتراض علیه انگلستان در مورد تأسیس دولت اسرائیل برپا کرد و آیت اله کاشانی در آن شرکت جست، هزاران نفر را گردآورد که پنج هزار نفر آنها برای اعزام به فلسطین و جنگیدن با صهیونیست‌ها نام‌نویسی کردند.

نواب صفوی که اولین دفعه نام او را در نخستین روزهای دولت قوام، با کشتن احمد کسروی بر سر زبان‌ها افتاد در این صحنه درخشش تازه‌ای یافت. این تظاهرات، انگلیس را به وحشت انداخت آنها در جستجوی راه حلی بودند که خبر رادیو لندن، تهران را تکان داد. بی‌بی سی فاش کرد که وزیر خارجه دولت هژیر، برای گفتگو پیرامون تشکیل مجلس موسسان و برنامه عمرانی هفت ساله به لندن رفته است. فردای آن روز، وقتی آیت اله کاشانی و دیگران خود را

آماده می‌کردند تا مردم را از این توطئه با خبر کنند، هژیر به اشاره انگلیس‌ها استعفا داد تا دولت بعدی با فرصت کافی بتواند اوضاع را مطابق برنامه مهار کند. کسی تصور نمی‌کرد که هژیر با آن ارتباطات نزدیک با انگلیس، به این زودی سقوط کند.

شاه که از شهریور سال ۱۳۲۰، فروغی، حکیم الملک و جم را به پاداش فعالیتشان در دولت پس از نخست وزیری به وزارت دربار منصوب کرده بود؛ جم را به ایتالیا فرستاد تا بتواند پاداش هژیر را به او بدهد در عین حال هژیر که در سخنرانی استاد بود بهتر از جم پیرمرد می‌توانست دربار را در چنین دوران خطرناکی اداره کند.

## دولت دوازدهم: دولت ساعد

محمد ساعد مراغه‌ای برای بار دوم نخست وزیر شد (۱۷ آذر ۱۳۲۷ تا دوم فروردین ماه ۱۳۲۹) ساعد می‌بایست صحنه داخلی را چنان بیاراید که در آن، تجدید نظر در امتیاز نفت، تمدید امتیاز بانک انگلیسی شاهی، تأسیس مجلس موسسان و برگزاری انتخابات دوره شانزدهم آن‌چنان که دربار و لندن می‌خواهد می‌پسندد، امکان پذیر باشد و این جز با سرکوب هرچه خشن‌تر توده‌های و جمع مسلمانان مجاهد و ملیون ممکن نبود. درحالی که ساعد مشغول آماده کردن زمینه حمله بود، طرف‌های مقابل نیز آماده مقابله می‌شدند. شلیک اول نخست از سوی مجلس بود که باز صحبت از استعفای حقوق ایران از نفت جنوب را مطرح کرد. غلامحسین رحیمیان که در دوره چهاردهم، در هم‌صدایی در حزب توده طرح لغو امتیاز نفت را پیش کشیده بود، این بار نیز با طرح سوال‌ها و استیضاح‌هایی، مسأله را زنده نگه می‌داشت. عباس اسکندری، مکی، حائر زاده و دکتر بقائی از کاندیداهای حزبی دموکرات قوام که در زمان سقوط قوام

با همه دولت‌ها مخالفت کرده راه به احمد آباد (ملک دکتر محمد مصدق) و مجامع مسلمانان مجاهد یافته بودند، این نغمه‌ها را ادامه می‌دادند، در این میان اعلامیه آیت اله کاشانی - به‌همان مضمون - موضوع را علنی کرد و از داخل بهارستان به میان مردم کشاند.

نخستین طرح مشترک دربار و سفارت، به رهبری شاهپور علی‌رضا، فردای انتشار اعلامیه کاشانی اجرا شد. ناگهان عواملی از چاقوکشان خسرو هدایت و کسانی که برای حزب و دموکرات فعالیت‌ها کرده بودند، به خیابان‌ها ریختند، برادر دکتر اقبال (خسرو) نیز صحنه‌گردان بود. تظاهرات پر سر و صدای این عده، کار را به اشغال روزنامه‌های مخالف و زد و خورد با افراد توده‌ای کشاند. دولت در پی ایجاد بهانه‌ای برای اعلام حکومت نظامی بود اما این حرارت چندان بزرگ نبود، و می‌بایست بهانه بزرگتری می‌تراشید! اقلیت مجلس که متوجه حرکاتی در پشت پرده شده بودند؛ به کوشش‌های خود شدت بخشیدند. عباس اسکندری، آنچه را که قرار بود در رد موافقتنامه قوام - سادچیکف نوشته شود و پس از ملاقات سفیر امریکا و قوام حذف شده بود موضوع استیضای قرارداد و در مجلس مطرح ساخت. رحیمیان موضوع نفت و امتیاز بانک شاهی را پیش کشید. او هم دولت را استیضاح کرد. در همین زمان، ماده واحده‌ای به عنوان طرح قانونی با قید دو فوریت، در سرسرا، دست به دست می‌گشت، که خواستار کان لم یکن دانستن امتیاز نفت جنوب بود. این طرح فقط ۱۱ امضاء پیدا کرد اما با انتشار اعلامیه‌ای به همین مضمون از سوی آیت اله کاشانی، مردم با شعار «نفت، خون ملت است» در خیابان‌ها به راه افتادند در چنین فضائی ناگهان صدای شلیک گلوله در دانشگاه تهران پیچید.

روز پانزدهم بهمن، سالگرد افتتاح دانشگاه تهران بود. شاه که به اسب

سواری رفته بود، ظهر به تهران برگشت تا در مراسم بعد از ظهر دانشگاه تهران حاضر باشد. آنجا ناصر فخرآرائی با کارت روزنامه پرچم اسلام و با اجازه‌ای که همان روز از سوی ستاد ارتش صادر شده بود؛ پنج گلوله به سوی شاه شلیک کرد که یکی از آنها لب او را اندک خراشی داد، ضارب لحظه‌ای بعد با تیر شاهپور غلامرضا و تیمسار صفاری - رئیس شهربانی - کشته شد و بهترین بهانه در دست دولت افتاد و به این ترتیب اردوی ارتجاع به حرکت درآمد.

اعلام حکومت نظامی، تیراندازی‌های بی‌پرده شبانه، گشت زنی‌های هر روزه، دستگیری افراد مظنون خیابان، فضای رعب و وحشت را بر همه جا حاکم کرد. آیت اله کاشانی، شبانه دستگیر و به فلک الافلاک فرستاده و استیضاح‌ها به دستور دولت پس گرفته شد. دکتر اقبال در مقام کفیل وزارت کشور لایحه‌ای به مجلس برد که با تصویب آن حزب توده غیرقانونی اعلام شد. دولت می‌رفت تا از هر آنچه رنجش می‌داد خود را خلاص کند. عباس اسکندری صاحب استیضاح پرسر و صدا و طراح مسأله پرخاطر بحرین به سرعت راهی امریکا شد. تمام مطبوعات به جز اطلاعات و کیهان تعطیل شدند تا سال‌ها بعد درباره علت این ماجرا و مسبب اصلی تیراندازی به شاه گفتگو بسیار شد. حقیقت پس از سی سال از پرده به در افتاد. توده‌ای‌ها می‌دیدند که فضا آماده سرکوبی آنها می‌شود. قصد پیش‌دستی داشتند. اما رزم آرا در این حادثه نتیجه‌گیری دیگری را جستجو می‌کرد. او هنگام حادثه در محل ستاد خود آماده و گوش به زنگ مانده، بسیاری از دستیاران خود را به محل حادثه فرستاده بود. چنین پیداست که اگر شاهپور غلامرضا و صفاری، از ترس، دست به اسلحه نمی‌بردند، نمایندگان رزم‌آرا آماده بودند تا فخرآرائی را خاموش کنند.

در فضای خفقانی که ایجاد شده بود.



در ایران، گلوله‌هایی که هژیر را به خاک انداخت، دولت ساعد را هم سرنگون کرد. پس از چند برد پیاپی، لندن می‌بایست این بار، امریکا را هم در برد خود سهیم کند. مهمترین امتیازی که مردم ایران از کشته شدن وزیر دربار توطئه پرداز شاه بدست آوردند، انتخابات تهران بود.

به اصلاحات و جلوگیری عملی از نفوذ کمونیسم در ایران است در حالی که دربار فاسد، عملاً دست و پای او را بسته است. در ایران، گلوله‌هایی که هژیر را به خاک انداخت، دولت ساعد را هم سرنگون کرد. پس از چند برد پیاپی، لندن می‌بایست این بار، امریکا را هم در برد خود سهیم کند. مهمترین امتیازی که مردم ایران از کشته شدن وزیر دربار توطئه پرداز شاه بدست آوردند، انتخابات تهران بود. پس از باطل شدن انتخابات پر تقلب اول، هیأت حاکمه از دخالت در انتخابات پایتخت بازماند. دربار ناگریز شد تا تمام نیروی خود را بسیج کند و با خریدن رای (و نه عوض کردن صندوق‌ها) یکی دو تن از یاران خود را در لیست انتخابات شدگان جای دهد، درباریان می‌دانستند که اگر در تنها انتخابات نسبتاً آزاد سراسر کشور، تمام انتخاب شدگان از اعضای اقلیت باشند، عملاً تقلب از انتخابات حوزه‌های دیگر از پرده برون می‌افتد. آخرین خدمتی که دولت ساعد به دربار کرد افتتاح مجلس سنا بود. اولین دوره این مجلس با حضور نخست وزیران، وزیران و رجال سال‌خورده سابق، شکل گرفت. دوره این مجلس، شش سال قرار شده بود.

پنج روز بعد پس از قتل هژیر، شاه در یک اقدام عجولانه، سیدحسین امامی را تیر باران کرد و خود چند روز بعد سوار بر هواپیمائی که ترومن رئیس جمهوری امریکا برای او فرستاده بود، راهی امریکا شد. (ترومن روز قبل از قتل هژیر برای بار دوم به ریاست جمهوری امریکا برگزیده بود.) در این میان حزب توده منحل شده بود. از پانزده عضو هیأت اجراییه شش تن در زندان بودند (یزدی، بقراطی، قاسمی، کیانوری، جودت و علوی) سه تن به خارج گسیخته بودند (رادمنش، طبری، کشاورز) و برخی در تهران مخفی شده بودند. و مشغول کوشش برای نجات باقیمانده حزب.

شاه زمانی به امریکا رفت که صاحبان کسب و کار بزرگ از او گله‌ها داشتند زیرا سقوط قوام و ضدیت با نفوذ امریکائی‌ها از چشمشان دور نمانده بود. نخستین بمب اتمی شوروی که چند ماه پیش آزمایش شده بود، شاه را به وحشت انداخته بود اما وحشتش از انگلیست بیشتر از آن بود که خود را در آغوش ترومن جای دهد. امریکائی‌ها کوشش شاه را برای حفظ توازن بین آن کشور و انگلیس و ترغیب هر دو برای حضور در ایران با لیخنند برگزار می‌کردند!

در ایران، سفر ۴۸ روزه‌ای که بیشتر روزهای آن به خوشگذرانی در گوشه و کنار آمریکا گذشت، بعضی محافل سطح بالای امریکا از اینکه شاه جوان ۲۹ ساله تا این اندازه در چنگال انگلیسی‌ها اسیر است، دچار حیرت شدند. در حالی که آمریکا از این بی‌علاقگی شاه به اقدامات جدی اصلاحی و ضعف او برای خطر کردن سخن می‌گفتند، سفارت امریکا در تهران خبرها و گزارش‌های هر روزه‌ای درباره رزم آرا به واشنگتن می‌فرستاد. (شبهه این گزارش‌ها به مسکو و لندن هم می‌رفت).

سفیر امریکا در گزارشی که همین روزها به وزارت خارجه فرستاد، خاطر نشان کرده بود که رزم آرا به شدت معتقد

ماند. شاه که با مجلس موسسان به یک پیروزی رسیده بود، در برابر حامیان خود مجبور بود که این شکست را بپذیرد اما در مقابل به سرعت فرمان انتخاب را صادر کرد. هژیر در وزارت دربار و دکتر اقبال به عنوان وزیر کشور مأمور بودند تا انتخابات را به ترتیبی برگزار کنند که مخالفان قرارداد به مجلس راه نبرند. در این فاصله دکتر بقائی به بهانه مقالاتی که در روزنامه شاهد نوشته بود، در دادگاه نظامی به یک سال حبس محکوم شد؛ اقلیت مجلس پانزدهم که خود را بی یار و یاور می‌دیدند، با اصرار، دکتر مصدق را بار دیگر به صحنه کشاندند.

ماشین توطئه به هدایت هژیر و دکتر اقبال چنان در حرکت و چنان رأی می‌ساختند و رأی می‌خردند که همگان پیش بینی می‌کردند مجلس شانزدهم به مراتب یک دست‌تر و مطیع‌تر از مجالس چهاردهم و پانزدهم خواهد بود. دکتر مصدق برای نجات انتخابات در دربار متحصن شد اگرچه از مبارزه آرام او نتیجه‌ای به دست نیامد اما در همان جا هسته مرکزی جبهه ملی تشکیل شد. متحصنین عبارت بودند از دکتر مصدق، سنجابی، مکی، امیرعلایی، یوسف مشاره، شایگان، نریمان، کاویانی، بقائی، آزاد حائری زاده، عباس خلیلی، عمیدی نوری، حسین فاطمی، جلال نائبی، احمد ملکی، ارسلان خلعتبری، زیرک زاده و جعفر غروی.

ناگهان در آن آشوب، تقلب‌ها و صندوق‌سازی‌ها، صدای در آستانه شبستان مسجد سپهسالار تیری بلند شد، هژیر که برای شرکت عوام فریبانه در سوگاری دهم محرم می‌رفت، چند تیر به خاک انداخت این بار گلوله موثر بود.

سیدحسین امامی از یاران نواب صفوی و از گردانندگان اصلی مسلمانان مجاهد، با شلیک گلوله‌هایش فریاد(الله اکبر) سرداد.

دولت چنان احساس آرامش کرد که آیت اله کاشانی را به لبنان تبعید کرد. اقلیت مجلس به ۳ تن کاهش یافته بود. دولت و دربار در نخستین بهره برداری از حادثه ۱۵ بهمن، تشکیل مجلس موسسان را پیش کشید.

مجلس موسسان به شاه دستور اجازه انحلال مجلس (شورا و سنا) را داد و براساس تصمیمات این مجلس، برای تغییرات بعدی در قانون اساسی، تصویب مجلس کافی بود.

گس چند روز بعد از حادثه پانزده بهمن وارد تهران شد و در فضای مناسبی که حکومت نظامی ایجاد کرده بود؛ به مذاکره با گلشائیان مشغول شد. هیچ کس از وحشت سخن نمی‌گفت، در مجلس، اقلیت سه نفره سر و صدائی بر پا کردند، نامه دکتر مصدق و پیام آیت اله کاشانی خوانده شد اما بیرون از مجلس، خبری نبود دولتی‌ها نشستند و برخاستند و بر پیمانی که به «قرارداد گس گلشائیان» معروف شد، امضاء نهادند. گس، موفقیت در مذاکرات نفت و هم‌چنین موفقیت در تشکیل مجلس موسسان را به شاه تبریک گفت و رفت. تابستان سپری می‌شد و چیزی به پایان دوره پانزدهم نمانده بود که گلشائیان، قرارداد الحاقی را به قید دو فوریت به مجلس برد.

با تمام هیاهوها و اعتراض‌های اقلیت، براساس قرارداد قبلی ساعد و سردار فاخر حکمت، فوریت‌ها پذیرفته شد اما هنگام طرح لایحه مجلسیان حسین ملکی را دیدند که از پیش در مجلس خوابیده بود و نام خود را در اول تابلو به عنوان مخالف نوشته بود!!! امری که کسی تصورش را نمی‌کرد، اتفاق افتاد. یکی توانست با نطقی که چند روز و چند شب مهندس حسینی و گروهی از آزادی‌خواهان در حزب ایران، دست در کار تهیه آن بودند، آنقدر وقت مجلس را بگیرد که عمر قانونی دوره پانزدهم پایان یافت و قرارداد به تصویب نرسیده